



بخش‌های کوچک‌چادر / شهرود

لیلا پاپلی از تخصص خود یعنی باستان‌شناسی پسماند (زباله) می‌گوید

# بگوچی دور می‌ریزی تا بگویم کی هستی

۲۳ ساله بودم که عضو هیأت علمی شدم اما یک روز فهمیدم تصویر آن لیلای استاد دانشگاه را دیگر باید کنار بگذارم

تهمینه مفیدی | لیلا پاپلی بزدی، باستان‌شناس معاصر و یکی از حلقه‌های رنگین زنجیرهای بزرگ از زنانی است که با تمام نیرو در مقابل محدودیت‌ها، تلخی‌ها و قرار و فرودهای اجتماعی و فرهنگی ایستاده و نمرین تاب آورده‌اند. زمانی که توأمان همسر و مادر و شاغل‌اند و برای شکل‌بندی بدنشان، بودنی که خودشان می‌خواهند نه آنچه برای شان تعریف می‌شود. سال‌ها جنگیده‌اند و بله این جنگ گاهی خسته و فرسوده‌شان می‌کند، اما می‌دانید آنها استاد برخاستن از فقدان، حرمان و رنج‌ها هستند و هر بار مثل ققنوس از دل خاکستر شعله می‌کشند و همه چیز را از سسر می‌گیرند. لیلا را دوست دارم، برای آن که جرأت نشان دادن این رنج‌ها را کنار تمام قدرت‌های زنانه‌اش دارد. هر چند می‌گوید مجبور است هر روز چهره‌ای ایده‌آل از خودش بسازد، ولی من شفافیت‌آور می‌بینم. شوق او به کار و وقتی پسر چند روزهاش را وقت حفاری توی فرعون نگهداری می‌کند، وقتی زباله‌های متعفن را برای پژوهش زبوروی می‌کند، می‌بینم و وقتی از روزهای سخت می‌نویسد و گلابه می‌کند، آنها را هم می‌بینم. لیلا از آن زن‌هایی‌ست که می‌داند وقت ناامیدی‌هایم می‌توانم امیدوار باشم که دست‌ها را به سویم دراز می‌کند و می‌گوید بلند شو، من توانستم پس توهم می‌توانی.

• پیش از هر چیز به من از «باستان‌شناسی زباله»

باستان‌شناسی پسماند (زباله) روش شناخته‌شده‌ای در دنیاست که از سال‌های ۱۹۷۰ و توسط ویلیام رانجه شروع

شد. روشی که در آن ماهیت «دورریزها» به شناخت مادی فقر، روابط اقتصادی یا حتی تقسیم‌بندی‌های جنسیتی کمک می‌کند. با جست‌وجو در پسماندها حتی شیوه‌ زندگی فردی، اجتماعی و طبقاتی قابل بررسی است. تخصص من «باستان‌شناسی معاصر» است. این شاخه از باستان‌شناسی تلاش می‌کند مناسبات قدرت را از روی بقایای برای مانده از انسان در دنیای معاصر بازسازی کند و تفاوتش با تاریخ، جامعه‌شناسی و علوم سیاسی دست‌گذاشتن بر چیزهایی است که مثل پسماندها حذف می‌شوند یا کنار گذاشته می‌شوند. ما از طریق این پژوهش‌ها می‌کوشیم تاراهی برای بهبود وضع پیدا کنیم و در حقیقت تفاوت باستان‌شناس معاصر با دیگر باستان‌شناس‌ها همین کنشگری است. ما تیم کوچکی هستیم ولی تنها کسائی هستیم که این کار را انجام می‌دهیم.

**این پروژه در تهران شروع شد؟**  
بله. این پروژه تحت حمایت مرکز مطالعات و برنامه‌ریزی شهر تهران است و من گروه پژوهشی‌ام که متشکل از باستان‌شناسان، جامعه‌شناسان و دوستان متخصص در امر توسعه در آن مشغول کار هستیم. البته این راهم بگویم که ما فعلاً به صورت آزمایشی و در منطقه ۱۷ و ۱۸ کار را انجام می‌دهیم و اگر نتیجه رضایت‌بخش شد، می‌توانیم آن را در تمامی مناطق تهران اجرا کنیم.

**پسماندهای این مناطق چه تفاوتی باهم داشتند؟**  
فروندترین و از نظر جمعیت متراکم‌ترین منطقه تهران است. پسماندهای بخش‌هایی که جمعیت فرودست‌تر اقتصادی را جای داده، به‌طور میانگین کمتر از ۸۰۰ گرم است. می‌توانم بگویم مردم این مناطق از نظر اقتصادی و تغذیه مشکل جدی دارند.

**واکنش مردم وقتی شما در حال زبوروی کردن پسماندهای بیند چیست؟**  
بگذار این‌طور بگویم، هر چه به سمت مناطق فقیر نشین می‌رفتیم، برخورد مردم بهتر می‌شد، اما مردم در مناطق بالاتر فکر می‌کنند ما کارگران حمل پسماندیم و البته به نظر من کارگر حمل پسماند بودن هیچ اشکالی ندارد، ولی این تصور باعث می‌شود ما از فرودست بیفتیم و به واسطه این فرودستی به خودشان اجازه می‌دهند رفتاری تند و تلخ داشته باشند. تصور می‌کنم قرار گرفتن انتخابی ما در وضع فرودستی سبب شده به فهم نوبی از وضع کارگران و فشاری که با پسماند سروکار دارند، برسد.

**وقتی برای جمع آوری پسماند، نمایشگاه رفتید، برخوردشان چطور بود؟**  
در بخش عمومی مردم‌با خورشویی استقبال کردند، اما در بخش ناشران دانشگاهی کار به حراست کشید و این تناقضی برایم خیلی جالب بود، چون درست در مکاتی که فکر می‌کنی آدم‌ها باید از پژوهشی نوجو حمایت کنند، چنان نگاه بدبینانه‌ای به آن داشتند که تلاش می‌کردند حذف کنند. در نهایت توانستیم با نشان دادن مجوزها و همکاری شهرداری منطقه مشکل را حل کنیم ولی رفتارشان خیلی بد بود.

**امسال کتابی هم در نمایشگاه کتاب داشتی؟**  
در غرفه نشر نگاه معاصر کتاب «باستان‌شناسی

سیاست‌های جنسی و جنسیتی در پایان عصر قاجار و دوره پهلوی اول» که من هم سهمی در آن دارم، در نشر حکمت کلمه هم چهار جلد کتاب از سری باستان‌شناسی داریم که «مادیات‌های معاصر» در مورد باستان‌شناسی معاصر است که با همکاری دوستانم و نظارت من منتشر شده و زمانی هم به نام «زندگی خانم کاتبوشا و همکاران تمام‌فازلی‌اش» را در نشر روزنه دارم.

**در عکس‌های اینستاگرامت مطلبی درباره پروژه نیمه تمام تم نام نوشته بودی، چرا این پروژه تا تمام مانده و این همه علاقه تو به این شهر از کجا می‌آید؟**

«باستان‌شناسی بم پس از زلزله» دومین پروژه بسا روش معاصر من و همسر، عمران گل‌رازیان بود. این پروژه ذیل پروژه بزرگ «رگ بم» سال ۲۵۸۲، روز بعد از زلزله بم زمانی که پروژه بزرگ‌رگ بم زیر مسئولیت دکتر طالبیان و سپس دکتر مختاری بود، شروع شد و بهترین فضای کاری‌ای بود که در ایران تجربه کردم و حتی تیم کوچک ما مهاجرت شکل گرفت ولی متأسفانه در سال ۱۳۸۷ به دستور دولت نهم نیمه‌کاره متوقف شد.

ما از سال ۸۲ تا ۸۷ تقریباً در زندگی کردیم و هر روز با رنج آن مردم دگرگون شدیم. بسرم در بم رشد کرد، رساله دکتری‌ام را هم در مورد بم نوشتم و لیلایی که امروز هستم را هم در بم دارم و هر خودم مردم این شهر می‌دانم.

**پروژه‌های هم در حوزه «قوم باستان‌شناسی» داشتی...**  
بله. نخستین پروژه من و همسر در حوزه باستان‌شناسی‌های مربوط به دنیای معاصر، «بررسی سلسله مراتب اقتصادی-اجتماعی منطقه میانکوه در دره گز» بود. منقذهای نزدیک مرز ترکمنستان از روشی استفاده کردیم که به آن «قوم باستان‌شناسی» می‌گویند. آن موقع سازمان میراث به ریاست مهندس بهشتی به پژوهش‌های جدید تمایل داشت و رئیس پژوهشکده باستان‌شناسی هم دکتر آذرنوش بود. خیلی زیاد از این تحقیقات حمایت می‌کرد که متأسفانه ایشان فوت شدند.

**در مورد پیدا کردن بازداشتگاهی هم در همدان نوشته بودی...**  
بله. من آن زمان در دانشگاه همدان هیأت علمی بودم و همان وقت‌ها این بازداشتگاه از دهه ۱۳۵۰ پیدا کردم، و همین دلیل فکر می‌کردم در پیشبرد این پروژه از من حمایت می‌شود. پیدا کردن این بازداشتگاه جنبه جوش عیبی در دانشجوها به وجود آورده بود، چنان علاقه‌ای به آن پیدا کرده بودند که ساعت ۲ صبح در آن جمع می‌شدند و داستان سرا می‌کردند.

**بازداشتگاه خالی بود؟**  
بله، ولی ما تلاش می‌کردیم به آن فضا معنا دهیم. سراغ زندانیان قدیمی همدان می‌رفتیم و آنها چون با چشم بسته وارد این محیط شده بودند، سعی می‌کردیم با همین شیوه آن‌جا را برای ما بازسازی کنند. اما متأسفانه در ۱۴ بهمن سال ۸۸ من و عمران بدون هیچ توضیحی به پروژه نیمه‌کاره عالی نیشابور فرستاده شدیم و پروژه نیمه‌کاره ماند.

**چند سالی هم در نیشابور بودی...**  
ما آن‌جا چند سالی کار کردیم و در باغ نشاط که محل



• مافعلابه صورت آزمایشی و در منطقه ۷ و ۱۷ این کار را انجام می‌دهیم و اگر نتیجه رضایت‌بخش شد، می‌توانیم آن را در تمامی مناطق تهران اجرا کنیم.

• منطقه ۱۷ بر اساس آمار از نظر شرایط اقتصادی یکی از فرودست‌ترین و از نظر جمعیت متراکم‌ترین منطقه تهران است.

• پسماندهای بخش‌هایی که جمعیت فرودست تر اقتصادی را جای داده، به‌طور میانگین کمتر از ۸۰۰ گرم است.

• ما از سال ۸۲ تا ۸۷ تقریباً در زندگی کردیم و هر روز با رنج آن مردم دگرگون شدیم.

• الان دهه‌ها فقر با تخصص من در اروپا کار می‌کنند، ولی در ایران ما تنها یک گروه پنج‌شش نفره هستیم

• شب اولی که سر بل ذهاب رسیدم، پزشک‌های هلال احمر از خستگی روی باهای‌شان نمی‌توانستند بایستند.

• در آمریکا وقتی آنجلینا جولی برای کمک به مردم مناطق محروم می‌رود، با او یک تیم متخصص همراه می‌شود. در ایران اما اسلیر یتنی هافکرمی‌کنند در باره همه چیز صاحب‌نظرند.

• به جای غر زدن و گوشه‌نشینی از تمام راه‌ها استفاده می‌کنم و این تنها انگیزه‌ام است.

• در طول این سال‌ها، طبقه اجتماعی‌ام چیزهایی را به من تحمیل کرده بود که کم‌کم از آنها جدا شدم و آن استاد دانشگاه‌ها را شکست و بیرون دودید. حالا آن لیلای قدیم مَرده من لیلای دیگری دارم.

تعید کمک‌المال بود، چند حفاری انجام دادیم، در این میان پروژه‌ای در کویت انجام دادیم و خانه شیخ خزل را حفاری کردیم، تا من تلقین شدم، بعد از آن هم رفتم آلمان.

**چه مدت آلمان بودی؟**  
یکسال هم آن‌جا درس دادم، سال ۹۴ به دلیل تغییر دولت و به امید بهبود شرایط به ایران برگشتم.

**از بر گشتنت بشیمان نیستی؟**  
می‌دانی من هیچ وقت افسوس گذشته را نمی‌خورم و معتقدم هر تصمیمی که در شرایطی خاص گرفته‌ام، درست‌ترین بوده. مدتی در جمهوری چک درس دادم، همراه با همکارم دکتر مریم دزم‌خوی نوشته‌ام و تغییرات جنسیتی ایران را تعقیب می‌کنم، محصول بخشی از این پروژه است.

وقتی آمدم ایران من و عمران و دوستانم تصمیم گرفتیم با کمک دوستان ناشرمان پروژه‌های مان را مکتوب و منتشر کنیم و در کنارش کارهای میدانی انجام دادیم. اما همان‌طور که گفتیم شرایط آن خیلی بد است و نمی‌شود هیچ پروژه مستمری را کلید کرد.

**این قدر به هست که دلت بخواهد بری گردی؟**  
در جهان من مهاجرت راهی بخش نیست و تصور قطع رابطه کردن با زیست‌محیطان عنصر وجودی فرهنگی برایم غیرقابل تصور است. الان دهه‌ها فقر با تخصص من در اروپا کار می‌کنند، ولی در ایران ما تنها یک گروه ۵-۶ نفره هستیم که قاعدتاً بخشی از رسالت من و ما مربوط به پژوهش‌های است. به نظر من الان زمانی نیست که بشود روی پروژه‌های بلندمدت فکر کرد، در همه‌جا می‌توانند در حوزه فرهنگی‌ای فعالیت کنند که فعالیت تأثیرگذاری بیشتری دارند.

**بیش می‌رود؟**  
من در خانواده‌های بزرگ شدم که تقریباً شغل تمامی اعضای آن دانشگاهی بود. من از بچگی تصویر یک استاد دانشگاه را در آینده‌خودم داشته‌ام و به جرأت می‌توانم بگویم در خانواده‌ام تجربه خشونت جنسیتی نداشته‌ام، ولی زمانی که وارد دنیای باستان‌شناسی شدم، فهمیدم روایتگری زنانه معنا ندارد، با این همه باز جلسه‌و‌مق‌و‌یک دلیل مهم آن حمایت مردان و زنان زندگی‌ام بود. من ۲۳ ساله بودم که عضو هیأت علمی شدم و آن موقع تاحدی به توانایی نیروهای جوان اعتماد می‌کردم و دولت بعدی که با اخمونی عجیب شغل را از دست دادم و در نهایت بالاخره یک روز فهمیدم تصویر آن لیلای استاد دانشگاه را دیگر باید کنار بگذارم.

**و سخت بود؟**  
خیلی. اصلاً توان حرف زدن نداشتم، پس شروع به نوشتن کردم. افراد محترم را پیدا کردم که شبیه من بودند و حاضر شدند نوشته‌های ما را بخوانند، عصبی و بی‌معنای مرا بخوانند. یاد گرفتیم داستان و یادداشت بنویسیم. بعد یک مرتبه دیدم در شبکه‌های از آدم‌ها و حتی همسر، اما این بار به مثابه دوست قرار گرفت که از آنها یاد می‌گیرم و این باعث شد زنده‌مانم و هر روز صبح به امید یاد گرفتن از این آدم‌ها بلند می‌شدم و فهمیدم چقدر اشتباه کردم. در طول این سال‌ها طبقه اجتماعی‌ام چیزهایی را به من تحمیل کرده بود که با کمک این دوستانم و تلاش خودم کم‌کم از آنها جدا شدم و آن استاد دانشگاه‌ها را شکست و بیرون دودید و حالا آن لیلای قدیم مَرده من لیلای دیگری دارم.

**چه چیزهایی؟**  
همه چیزهایی که باید در شان یک خانواد دانشگاهی باشد، حتی نوع لباس پوشیدن و حرف زدن تو خلاصه می‌شود در یک‌سری بادهای و بنیادهای که محصول آن وضع اجتماعی است. می‌دانی من این آدمی که بیمه، شغل و ساعت کار مشخص ندارد، دوست دارم در عین حال به خودم و همه آدم‌های شبیه خودم حق می‌دهم برای حق و شغل شان بجنگم. این که ما به وضع زیست‌مان خود می‌کنیم، با آن وظیفه دولت که دست‌اندر خدمت است و کسانی که همیارم بوده‌اند و هیچ سیستمی نمی‌تواند بگوید سال‌ها گذشته آن من حمایت کرده، روزی ۱۵ ساعت و گاهی بیشتر کار می‌کنم، ولی زمان فعالیت دست خودم است و مهمتر این که دست کم در فضای شخصی‌ام استیلای حسن نمی‌کنم.

بین مللا در آمریکا وقتی آنجلینا جولی برای کمک به مردم مناطق محروم می‌رود، با او یک تیم متخصص همراه می‌شود، اما در ایران سلیب‌یتنی هافکرمی‌کنند در باره همه چیز صاحب‌نظرند.

**در کرمانشاه چه کردی؟**  
من دوستان جوانم هر روز در پسماندهای متعفن مردم پرسه می‌زنیتم، کاری که کمتر کسی حاضر به انجامش است و بله می‌دانم با این کار نمی‌توانم فقر را ریشه‌کن کنم، ولی اساسی‌می‌کنم تاریخ قاضی خوبی است. بک روز بالاخره روز قضاوت ما می‌رسد که ممکن است آن روز زنده نباشیم و من نمی‌خواهم آن روز بازی را باخته باشم، به جای غر زدن و گوشه‌نشینی از تمام راه‌ها استفاده می‌کنم و این انگیزه‌ام است. ماجبوریم و چندان‌های بیدار باقی بمانیم ولی دائم یک‌روز جمعه‌ای که ما را نمی‌خواهد، دستش را به سمتمان برای کمک گرفتن دراز می‌کند.

**زندگی در شرایطی که شغل و امنیت و حقوق ثابت و بیمه نداری چطور**



**زمان من با هر جایی که می‌توانستم تماس گرفتم و صحبت کردم، ولی متأسفانه هیچ کس نتوانست وارد سیستمی شود که معلوم نبود چه روزم، برنامه و اندیشه‌های داشتند و دیر شد دیگر برد شد.**

**فکر می‌کنی کاری می‌شد کردی؟**  
من الان اطلاعاتی از آن زمان پلاسکو ندارم، اما ما به عنوان یک تیم متخصص باید کنار متخصصان دیگر قرار می‌گرفتم و با استفاده از اطلاعات طی چند ساعت برنامه‌ریزی می‌کردیم و تصمیم می‌گرفتم. خوب دردم آن بود که آدم‌ها جلوی چشم ما داشتند می‌مردند و هیچ کس به حرف‌مان گوش نمی‌کرد. خیلی طول کشید تا توانستیم با مسائل که جامعه ما را نمی‌خواهد، کنار بیایم. حالا حال‌بهتر است و این واقعیت را پذیرفته‌ام و خوب در این شرایط باید راه‌هایی بروی یا بیستی و ادامه دهی که من دومی را انتخاب کردم.

**کرمانشاه هم رفتی؟ مدبریت بحران در کرمانشاه در مقایسه باهم تغییر کرده بود؟**

بله. مدت کوتاهی آن‌جا بودیم، در بم میزان تخریب به ۶۰ درصد می‌رسید. در کرمانشاه ما بین مسائل مواجه نبودیم، اما شرایط این بود که آن زمان دولت در راه بود که برای کمک بین‌المللی باز کرد و از تمام نیروهای متخصص حتی جوان کمک گرفت. شب اولی که سر بل ذهاب رسیدیم، پزشک‌های هلال احمر از خستگی روی باهای‌شان نمی‌توانستند بایستند. بر اساس استاندارد جهانی افراد تنها حق دارند آن مقدار به کمک‌رسانی ادامه دهند که به خود آسیب نزنند. بعد آدم‌هایی بودند که ۴۰ روز سر بل ذهاب کار کردند، نکته دیگر این که در کرمانشاه جمعیت از شهرهای اطراف برای کمک هجوم آورده بودند و مسیر رفت‌وآمد می‌لانس‌ها مسدود شده بود. خوب در این حالی است که هلال‌احمر تلاش را می‌کرد. متأسفانه مردم ایران به راه‌حل‌های احساساتی موقت‌بیشتر از بررسی‌های یک متخصص علاقه دارند.

**خب من می‌گویم ما چنین ویژگی‌های داریم که افراد معروف را از این‌گونه می‌کنند، اما آنها می‌توانند از مردم کمک‌های مالی بگیرند و بعد با متخصصان درباره موارد مصرفش مشورت کنند.**

من تخصصی در حوزه کودک ندارم، در آن پروژه از دوستانی مانند آقایان روستاییان و سپهر دادی‌ها همیاری می‌گرفتم. ما این کارگاه را در بو شهر، مشهد و سیستان و بلوچستان برگزار کردیم و از این راه می‌خواستیم بینیم بچه‌های کدام قسمت‌های ایران روایتگر ترند و با استفاده و معنادگی به اشیا با آنها را بیاطور برقرار کنیم. باستان‌شناسی به تاریخ و شکلی از استیلای شک می‌کند و ما این شک را در بچه‌ها برانگیخته می‌کنیم. در واقع فضای برای آنها ایجاد می‌کند و در آن فضا به شیوه کاملاً سلفاطی و از راه سوال و جواب به افکارشان جان می‌دهیم.

**نوشسته بودی بعد از ماجرای پلاسکو در گیر سسکونی شدی که دیگر نمی‌توانستی بنویسی، خوب این اتفاق برای همه ما شوک آور و درد آلود بود، برای نوبه جز همه این‌ها چه داشت که در گیر سسکونی طولانی شدی؟**

ما از سال ۸۲ در بم باستان‌شناسی فاجعه می‌کردیم. برای کسی مثل من که با فاجعه بی‌سر و کار داشته، در پاکستان روی زلزله و در کویت روی جنگ کار کرده، پلاسکو مسأله غیر قابل حلی نبود. اتفاقی از این دست نیاز به فکر تخصصی و از آن مهمتر تشکر مسأله بین‌المللی دارند. اما در ایران ما آن راه‌نهادهای کوچک محلی مثل شهرداری تهران تقلیل می‌دهیم، وقتی در دنیا چنین اتفاقی می‌افتد، از کشورهای دیگر کمک می‌خواهند، در حالی که ما این کمک‌ها را در پلاسکو، سنجایی و کرمانشاه رد کردیم و نپذیرفتیم. آن

• میان این همه بالا و پایین شدن زندگی، مادربون برایت محدودیت ایجاد نکرد؟

من در ۲۱ سالگی ازدواج کردم. بخش بزرگی از زندگی‌ام مادرانگی است. وقتی بچه‌ها را دیدم، عمران پروژه حفاری گرفت و خب ما همیشه پروژه‌های مشترک داشتیم و گفت بیا برویم، گفتم به خاطر بچه نمی‌توانم. بعد حرفی به من زد که تا به امروز فراموش نکردم، گفت لیلای هیچ رقیبی منظر تو نمی‌شنید تا بچه‌ات را بزرگ کنی. دیدم حرفش درست است، نه تنها منظر نشنیدند که فرصت کنند زیر پایت را هم خالی می‌کنند، پس یاد گرفتم چطور از خانواده‌ام در امور زندگی‌ام کمک بگیرم و با همسرم به تعامل در کارهای خانه و پروژه‌های کاری رسیدیم.

**در بو شهر عکسی از کارگاه باستان‌شناسی کودکان گذاشتی، من تا به امروز اصلاً چنین اسمی را شنیده بودم...**

من تخصصی در حوزه کودک ندارم، در آن پروژه از دوستانی مانند آقایان روستاییان و سپهر دادی‌ها همیاری می‌گرفتم. ما این کارگاه را در بو شهر، مشهد و سیستان و بلوچستان برگزار کردیم و از این راه می‌خواستیم بینیم بچه‌های کدام قسمت‌های ایران روایتگر ترند و با استفاده و معنادگی به اشیا با آنها را بیاطور برقرار کنیم. باستان‌شناسی به تاریخ و شکلی از استیلای شک می‌کند و ما این شک را در بچه‌ها برانگیخته می‌کنیم. در واقع فضای برای آنها ایجاد می‌کند و در آن فضا به شیوه کاملاً سلفاطی و از راه سوال و جواب به افکارشان جان می‌دهیم.